

در سی و چهارمین جشنواره فیلم فجر، شاهد فیلم‌های مهم زیادی بودیم. فیلم‌هایی که هر یک، پیام و نگاهی را به مخاطب می‌رساند. نگاه نویسنده و یا کارگردان به مسائل پیرامون خود از اهمیت زیادی برخوردار است. غالباً نگاه فیلم‌ساز به جامعه و آسیب‌های اجتماعی نگاهی عمیق و تحلیل‌گرانه است. بسیاری از کارگردانان، دغدغه خانواده و اجتماع را دارند. آن‌ها سعی می‌کنند مسائل و آسیب‌ها را به تصویر بکشند و به گونه‌ای معضلات اجتماعی را بیان کند. بنابراین باید تحلیل‌های فیلم‌سازان دغدغه‌مند را جدی گرفت. در میان فیلم‌های امسال، جشنواره فیلم‌های زیادی با موضوعات مختلف و نگاه‌های متفاوت وجود داشت. این نوشته قصد دارد با نگاه سبک زندگی و خانواده، تعدادی از آن‌ها را نقد و تحلیل کند.

آخرین بار، کی سحر را دیدی؟

یکی از فیلم‌های سی و چهارمین جشنواره فیلم فجر که به بخش نهایی جشنواره را پیدا کرد، فیلم «آخرین بار، کی سحر را دیدی؟» به کارگردانی فرزاد مؤتمن است. این فیلم نامزد پنج سیمرغ بلورین شد. آسیب‌های اجتماعی، موضوع اصلی فیلم است. خانواده نیز یکی از مهم‌ترین محورهای جامعه است که فیلم‌ساز به آن توجه کرده است. مؤتمن در فیلم، سراغ خانواده‌ای رفته که از نظر فرهنگ در سطح پایینی قرار دارند.

داستان فیلم از این قرار است که دختری به نام سحر،

شب به خانه نیامده است. خانواده او به کمک پلیس در جستجوی او هستند. در ادامه فیلم دانسته می‌شود سحر قصد داشته از کشور خارج شود؛ چرا که زندگی در تهران برایش ملال‌آور بوده است. احتمال دیگر درباره مفقود شدن سحر، این است که به قتل رسیده باشد. جستجوها ادامه می‌یابد تا اینکه معلوم می‌شود، سحر به قتل رسیده است. قاتل او برادرش است. فیلم در خلال این داستان جنایی، بسیاری از آسیب‌های اجتماعی و خانودگی را بررسی کرده است. بستر فیلم، خانواده فقیر و سطح پایین جامعه است.

پدر خانواده، راننده کامیون است و همین باعث شده مادر در اداره خانه و تربیت فرزندان نقش بیشتری داشته باشد. مشکل اینجاست که قدرت حاکمیت مادر، کمتر از آن است که فرزندان را کنترل کند. پدر خانواده، مردی با سطح فکری پایین است، سواد چندانی ندارد و به دلیل شغلش، حضور فیزیکی کمتری در خانه داشته است. نبود او در خانه باعث شده با فرزندان فاصله زیادی به لحاظ فرهنگی و اجتماعی داشته باشد. پدر سحر، تفکر و عقاید قدیمی دارد و سعی می‌کند فرزندان را بر اساس آن کنترل کند. پدر خانواده در فیلم، نماینده نظام پدرسالار است.

مؤمن با نشان دادن آن به این نکته اشاره می‌کند که نظام پدرسالار دیگر جایی در جامعه ندارد. پدران دیگر نمی‌توانند خواسته‌هایشان را به فرزندان تحمیل کنند. زمانه عوض شده است. تربیت فرزند نیاز به تلاش بیشتری دارد. فرزندان، مراقبت بیشتری لازم دارند. پسر خانواده، سهراب (امیرحسین فتحی) سعی کرده است همانند پدرش باشد. نبود پدر در خانه باعث شده تصویر درستی از شخصیت مرد در ذهن سهراب شکل نگیرد. او از پدرش تنها سیگار کشیدن و عقاید اشتباه قدیمی را به ارث برده است. مؤمن به خوبی تأثیر سیگار کشیدن پدر بر سیگاری

نکته قابل توجه، آن است که این تغییرات، چنان سریع هستند که یک روش در بازه زمانی نه چندان طولانی، اثربخشی‌اش را از دست می‌دهد. روشی که برای دختر بزرگ‌تر، مفید و ثمربخش بوده، برای دختر کوچک نه تنها مفید نیست؛ بلکه زمینه نابودی‌اش را نیز فراهم می‌کند.

شدن فرزند را نشان داده است. سهراب تحت تأثیر عقاید پدرش، سحر را به قتل می‌رساند.

مادر سحر نیز زنی ساده و بی‌سواد است. همواره تلاش کرده در نبود شوهرش، خانواده را مدیریت کند. مادر سحر، نماد مدیریت زنانه است. با اینکه مدیریت زنانه در مقایسه با مدیریت مردانه، نتیجه بهتری داشته است؛ اما این نوع مدیریت نیز به تنهایی برای تربیت و هدایت فرزندان کارآمد نیست. برای حفظ و صیانت از خانواده، روش دیگری باید در نظر گرفت. در میان این خانواده از هم پاشیده، خواهر بزرگ سحر زندگی بهتری داشته است. او ازدواج کرده و در یک کودکستان مشغول کار است. او نیز به روش تربیتی قدیمی بزرگ شده، اما برخلاف سحر و سهراب، زندگی بهتری دارد. او برخلاف سحر، رفتار و پوششی معقول و معمولی دارد. سحر از همسرش طلاق گرفته است؛ اما خواهرش زندگی زناشویی خوبی دارد. پدر و مادر سحر در تربیت هر دو آن‌ها یک شیوه را به کار بردند؛ اما چرا سحر همانند خواهرش زندگی سالم و معمولی ندارد؟ علت آن است که زمانه عوض شده است. تغییر جامعه موجب شده روش‌های تربیتی گذشته کارآیی نداشته باشد. نکته قابل توجه، آن است که این تغییرات، چنان سریع هستند که یک روش در بازه زمانی نه



متأسفانه شک بی‌جا موجب از هم پاشیدن بسیاری از خانواده‌ها شده است. کدورت و ناراحتی حاصل از این شک، سال‌ها در میان زن و شوهر می‌ماند و اغلب، علاقه آن‌ها به هم برای همیشه از بین می‌برد.

هم توجه کنند بسیاری از جنایت‌ها اتفاق نیفتد. فیلم «آخرین بار، کی سحر را دیدی؟» یکی از فیلم‌های قابل توجه جشنواره فجر است که این قلم با نگاه آسیب‌شناسی اجتماعی و خانواده به ارزیابی و تحلیل آن پرداخت.

نقطه کور

اغلب فیلم‌های سی و چهارمین جشنواره فیلم فجر درباره مسائل اجتماعی بود. با بررسی تحلیل این فیلم‌ها می‌توان به دیدگاه‌های مختلف هنرمندان کشور درباره جامعه و سبک

چندان طولانی، اثربخشی‌اش را از دست می‌دهد. روشی که برای دختر بزرگ‌تر، مفید و ثمربخش بوده، برای دختر کوچک نه تنها مفید نیست؛ بلکه زمینه نابودی‌اش را نیز فراهم می‌کند. فیلم «آخرین بار، کی سحر را دیدی؟» به خوبی نیاز فرزندان امروز به شیوه‌های تربیتی جدید و متناسب با شرایط کنونی جامعه را بیان می‌کند. فیلم سعی می‌کند زندگی نوین را به تصویر بکشد؛ برای مثال به دوستی پسر و دختر به صورت یک مسئله عادی و حل شده نگاه می‌کند. حتی از زبان بازیگران، این تصور را رد می‌کند که اگر دختری با یک پسر دوست باشد، بدکاره است. استفاده از الفاظ بیگانه همچون «جاست فرند» و به تصویر کشیدن صحنه‌هایی مثل کارخانه مشروب‌سازی، از دیگر نمادهایی است که کارگردان برای نشان دادن فضای کنونی جامعه استفاده کرده است. فیلم، تحولات نسل جدید و تقابلشان را با نسل‌های گذشته، به تصویر می‌کشد. فیلم، فریاد مظلومیت دخترانی را سر می‌دهد که خود فریاد آزادی سر می‌دهند. علاوه بر داستان گم شدن سحر که داستان اصلی است، داستان کشته شدن یک دختر دانشجو نیز روایت می‌شود. آن دختر را یک راننده به قتل رسانده است که قصد داشته به وی تعرض کند.

پیام دیگری که از آخر فیلم دریافت می‌شود، بی‌توجهی افراد جامعه به یکدیگر است. در سکانس پایانی فیلم می‌بینیم که کسری (محمدرضا غفاری) - دوست سحر - پس از رساندن او به مقصد در حال رانندگی در شهر است. او از جایی می‌گذرد که دختر دانشجو در حال فرار از دست راننده است؛ اما بدون هیچ توجهی از آنجا می‌گذرد. صحنه پایانی فیلم، چهره خونین دختر را نشان می‌دهد که ملتمسانه دستش را به طرف ماشین دراز می‌کند. شاید اگر کسری، اندکی به او توجه می‌کرد دختر بی‌گناه به قتل نمی‌رسید. شاید اگر مردم جامعه بیشتر به

زندگی پی برد. در این نوشته می‌خواهیم یکی از فیلم‌هایی را نقد کنیم که درباره شک و آثار مخرب آن بر نهاد خانواده است.

«نقطه کور» عنوان فیلم جدید مهدی گلستانه است که در بخش سودای سیم‌رغ ۲ جشنواره فجر به روی پرده رفت. این فیلم درباره مردی است که به زن خود، مشکوک است. این شک، زندگی او، همسر و فرزندانش را در معرض نابودی قرار می‌دهد. داستان از این قرار است که خسرو (محمد رضا فروتن) مردی است که برای کسب درآمد و امتیازات بیشتر در شهری دیگر مشغول کار است. او یک هفته در هر ماه را در کنار خانواده است. در نبود خسرو، همسر جوانش ناهید (هانیه توسلی) همراه دختر و پسر کوچکش در خانه کوچکشان زندگی می‌کنند. در نبود خسرو، ناهید تمام کارهای داخل و خارج از خانه را انجام می‌دهد. خسرو اخلاق تند و زنده‌ای دارد. او بارها به ناهید تأکید کرده که در نبود او هیچ مردی نباید وارد خانه شود. در روز بازگشت خسرو به خانه، ناهید تصمیم می‌گیرد جشن تولد معوقه دختر کوچکش را برگزار کند. آن روز همچنین سالروز ازدواج آن دو نیز است. وضع مالی آن‌ها چندان مناسب نیست و ناهید تلاش زیادی می‌کند تا هزینه‌های زندگی را کم کند؛ برای مثال او برای کاهش هزینه به جای خرید کیک تولد تصمیم می‌گیرد خودش آن را درست کند. روزی که خسرو به خانه می‌آید اتفاق عجیبی می‌افتد. پسر کوچک به پدرش می‌گوید که مردی در نبود پدر به خانه آمده است. خسرو ناهید را بازخواست می‌کند؛ اما او منکر قضیه می‌شود. توصیف دقیق جزئیات از جانب پسر موجب می‌شود تا خسرو، احتمال دروغ گفتن او را نپذیرد. مهمان‌ها از راه می‌رسند. آن‌ها برادر خسرو به همراه زن و فرزندش، خواهرش، خواهر ناهید و چند نفر از دوستان دختر هستند. خسرو نمی‌تواند جلوی

آن‌ها حرفی نزد و همین باعث می‌شود همه متوجه قضیه بشنود. خسرو در بررسی لیست خریدهای ناهید متوجه می‌شود هزینه مصرفی بیش از موارد در لیست است و این اعتمادش به ناهید را کمتر می‌کند. مهمان‌ها خسرو را مؤاخذه می‌کنند که نباید به همسرش بدبین باشد و جایی برای شک وجود ندارد. مهمان‌ها می‌روند و خسرو بار دیگر ناهید را سؤال پیچ می‌کند. بالاخره ناهید اعتراف می‌کند برای تعمیر لوله حمام، برادرزاده همسایه پایین را به خانه راه داده است؛ اما مشخصات او با آنچه پسر می‌گوید، فرق دارد. خسرو برای مطمئن شدن، سراغ همسایه می‌رود و او تأیید می‌کند. کمی از شدت شک خسرو کم می‌شود. ناهید فاکتور لوله‌کش را تحویل می‌دهد و کسری هزینه‌های لیست مشخص می‌شود. ناهید متوجه می‌شود شوهرش همچنان به او مشکوک است؛ چرا که خسرو، سراغ لوله‌کش رفته تا او را ببیند. ناهید تصمیم می‌گیرد او را ترک کند. در همین حین متوجه مشکل روانی پسر می‌شود. پسر کوچک در تشخیص افراد، مشکل دارد و ذهن او آدم‌ها را با هم قاطی می‌کند. سرانجام شک خسرو از بین می‌رود و از ناهید به دلیل رفتارش عذرخواهی می‌کند. ناهید، او را می‌بخشد؛ اما کدورتی ابدی در دلش می‌ماند.

مهدی گلستانه در این فیلم، سراغ یکی از مشکلات امروز خانواده‌ها رفته است. وی بی‌اعتمادی و شک به همسر را بررسی می‌کند و تبعات آن را به تصویر می‌کشد. متأسفانه شک بی‌جا موجب از هم پاشیدن بسیاری از خانواده‌ها شده است. کدورت و ناراحتی حاصل از این شک، سال‌ها در میان زن و شوهر می‌ماند و اغلب، علاقه آن‌ها به هم برای همیشه از بین می‌برد.

علاوه بر موضوع شک، نکات دیگری در فیلم مطرح می‌شود که با بررسی دیگر شخصیت‌ها می‌توان آن‌ها را دریافت. یکی

از نکات مهم، مشکلات اقتصادی و تأثیر آن بر خانواده است. خسرو تلاش می‌کند زندگی‌اش را بهبود بخشد. برای این منظور کار طاقت‌فرسا در زیر آب، آن هم به دور از خانواده را می‌پذیرد و امیدوار است حقوق و مزایای بیشتری نصیبش شود. ناهید هم تمام تلاشش را می‌کند تا هزینه‌های زندگی به حداقل برسد. اجتناب از خرید یک تولد هنگام اطلاع از قیمت آن‌ها و تصمیم بر اینکه خودش یک را درست کند، نمونه بارز صرفه‌جویی اوست.

فشار ناشی از مشکلات اقتصادی، خسرو را از لحاظ جسمی و روحی دچار مشکل کرده است. شک وی به همسرش ریشه در همین مشکل دارد. زندگی آن‌قدر سخت شده که برای داشتن حداقل‌ها باید تلاش طاقت‌فرسا کرد. خسرو در حسرت داشتن خانه‌ای برای خود، جوانی و سلامتی‌اش را از دست داده است. در صحنه‌ای که خسرو به اسکلت ساختمان نیمه‌کاره نگاه می‌کند، این حسرت و آرزوی بر باد رفته را می‌توان یافت. خسرو مدام سیگار می‌کشد. به سرعت عصبی می‌شود و همه این‌ها به دلیل کار زیاد است. بی‌پولی، شیرینی زندگی را به کام خسرو و خانواده‌اش تلخ کرده است. این در حالی است که خسرو، تنها یکی از کسانی است که این مشکل را دارند. مشکل اقتصادی در زندگی برادر خسرو شکل بدتری پیدا کرده است. نادر (محسن کیایی) مدتی است کارش را از دست داده است. او قصد دارد مقدار زیادی از پس‌اندازش را خرج سفر به دبی کند.

نادر، انسانی خوش‌گذران و سر به هواست. با اینکه همسر و یک فرزند دارد؛ اما مسئولیت‌پذیر نیست، چشم‌چرانی می‌کند، اهل مسکرات است و دیگران را نیز به نوشیدن آن دعوت می‌کند. شخصیت او نقطه مقابل خسرو است. خسرو آینده‌نگر است؛ اما نادر در لحظه زندگی می‌کند. خسرو به اصول اخلاقی تا حدودی پای‌بند است؛ اما نادر بی‌بندوبار

است. نادر شخصی بی‌فکر است. مدام در شبکه‌های اجتماعی سیر می‌کند و بیش از آنکه به فکر خانواده باشد، در اندیشه خوش‌گذرانی است؛ اما وقتی ظاهر آن دو را با هم مقایسه می‌کنیم، نادر را خوشحال و سرحال و خسرو را ناراحت و افسرده می‌یابیم. گویا کارگردان می‌خواهد بگوید درست زندگی کردن در این زمانه، تبعاتی دارد. می‌توان همچون نادر بی‌هیچ عقیده و اندیشه، زیست و شاد بود و یا همچون خسرو، بهای درست زندگی کردن را پرداخت.

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که با بررسی زندگی او، نکات خوبی به دست می‌آید، خواهر خسرو است. پروانه (شقایق فراهانی) زندگی به ظاهر مرفه و موفقی دارد، تمام تلاشش را برای حفظ ظاهر می‌کند. برای خرید کادو برای برادرزاده‌اش انگشترش را می‌فروشد. چشم و همچشمی در میان او و نادر به خوبی دیده می‌شود. شوهر پروانه ورشکست شده و فراری است. پروانه نمی‌خواهد کسی چیزی بداند. پروانه شباهت زیادی به نادر دارد. اهل خوش‌گذرانی است و برای حفظ ظاهر تلاش زیادی می‌کند. می‌توان پروانه را نقطه مقابل ناهید در نظر گرفت. پروانه برخلاف ناهید، اهل صرفه‌جویی و قناعت نیست و شاید همین یکی از علل اصلی شکست شوهرش بوده است. کودکان در نگاه فیلم خیلی اهمیت دارند. مشکلات اقتصادی و مشاجره‌های پدر و مادر آثار مخربی بر رشد کودکان دارد. در فیلم، شاهد صحنه‌ای هستیم که دختر کوچک، نظاره‌گر اشک‌های مادرش است. تأکید دوربین در این صحنه به خوبی ما را از عواقب بد چنین مشاجره‌هایی مطلع می‌کند.

نمونه دیگر از توجه فیلم به کودکان، ماجرای دوقلوهای داستان است. پدر آن دو دختر پس از طلاق همسرش، با دختران جوان می‌پرد. مادر آن‌ها نیز بدکاره است. به‌نظر می‌رسد کارگردان، نگران سرنوشت این دو کودک همچون دیگر کودکان



مشکلات اقتصادی و مشاجره‌های پدر و مادر آثار
مخری بر رشد کودکان دارد. در فیلم، شاهد صحنه‌ای
هستیم که دختر کوچک، نظاره‌گر اشک‌های مادرش
است. تأکید دوربین در این صحنه به خوبی ما را
از عواقب بد چنین مشاجره‌هایی مطلع می‌کند.

قصه است. به راستی کودکان چه گناهی کرده‌اند؟ چرا باید
در محیطی قرار بگیرند که سرنوشت شومی در انتظارشان باشد.
چرا پدر و مادرها به فکر بچه‌ها نیستند؟ والدین فیلم نقطه
کور، کودکانی هستند که تنها عمر بیشتری کرده‌اند.
فیلم نقطه کور دارای داستانی جذاب و مهیج است و می‌تواند
لحظات مهیج و خوبی را برای بینندگانش مهیا کند؛ اما متأسفانه
برخی از صحنه‌ها و گفتگوهای فیلم موجب می‌شود تماشای
فیلم برای کودکان و نوجوانان بدآموزی داشته باشد. طنزپردازی
با مسکرات و فحاشی از ارزش فیلم کم می‌کند.

نیمه شب اتفاق افتاد

در میان فیلم‌هایی که در سی و چهارمین جشنواره فیلم فجر به نمایش در آمد، فیلم‌هایی به چشم خورد که روایتی زنانه دارند. در این نوشته قصد داریم فیلم «نیمه شب اتفاق افتاد» به کارگردانی تینا پاکروان را با نگاه سبک زندگی و خانواده، بررسی کنیم.

فیلم «نیمه شب اتفاق افتاد» درباره رابطه عشقی پسری جوان با زنی مسن است. حسین(حامد بهداد) به عنوان خواننده

تمام مسائل فیلم با نگاهی زنانه روایت می‌شود. اولین نکته فیلم، مسئله کار زنان است. زیبا شخصیتی است که مدت‌هاست به تنهایی خرجی خانه را در می‌آورد. فیلم طوری شخصیت او را روایت می‌کند که وی هیچ تفاوتی با مردان ندارد. به نظر کارگردان، هیچ تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد.

در باغ مجالسی که زیبا (رؤیا نونهالی) سال‌هاست در آن مشغول است، کار می‌کند. زیبا بیش از ده سال است که شوهرش را از دست داده و تنها با پسرش زندگی می‌کند. پسر او اکنون پانزده سال دارد. حسین روزبه‌روز بیشتر به زیبا علاقه پیدا می‌کند. رابطه حسین و زیبا جدی می‌شود. دیگران مطلع می‌شوند. پرویز (آتینا پسیانی) مسئول باغ به زیبا هشدار می‌دهد که این کار، عاقبت خوبی ندارد و نباید به چنین اتفاقی دامن بزند. زیبا علاقه‌اش را پنهان کرده است؛ اما حسین بی‌پروا آن را ابراز می‌کند. انسی(گوهر خیراندیش) خواهر بزرگ حسین، متوجه جریان می‌شود و در روزی که حسین و خواهرش نسرين (شقایق فراهانی) برای خواستگاری به خانه زیبا رفته‌اند، به خانه آن‌ها می‌رود و حقایقی درباره زندگی شوهر زیبا می‌گوید. او فاش می‌کند که شوهر زیبا به مرگ طبیعی نمرده است؛ بلکه به دلیل جنایت‌هایی که انجام داده، اعدام شده است. پسر زیبا وقتی این حقایق را می‌فهمد از خود بی‌خود شده، از خانه فرار می‌کند. زیبا به خانه پرویز می‌رود و پسرش را آنجا می‌یابد، او را آرام می‌کند و به خانه برمی‌گردند. آنان در راه برگشت به خانه، حسین را می‌بینند. حسین هنوز به زیبا علاقه دارد و قصد دارد با او ازدواج کند. پسر زیبا ناراحت و با حسین درگیر می‌شود. وی ناخواسته حسین را هل می‌دهد، حسین به زمین می‌خورد و ضربه مغزی می‌شود. زیبا و پسرش فرار می‌کنند. حسین از دنیا می‌رود و هیچ‌کس نمی‌داند کشته شده است. زیبا تصمیم می‌گیرد قتل را به گردن بگیرد.

تمام مسائل فیلم با نگاهی زنانه روایت می‌شود. اولین نکته فیلم، مسئله کار زنان است. زیبا شخصیتی است که مدت‌هاست به تنهایی خرجی خانه را در می‌آورد. فیلم طوری شخصیت او را روایت می‌کند که وی هیچ تفاوتی با مردان ندارد. به نظر کارگردان، هیچ تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد. همان‌طور



که مرد نان‌آور است، زن نیز می‌تواند درآمد داشته باشد و زندگی فرزندان را تأمین کند. فیلم نگاهی فمینیستی دارد. کارگردان فیلم با به تصویر کشیدن مواردی از برابری زن و مرد (برای مثال کار و درآمد) به نابرابری غیر منصفانه حقوق آن‌ها در بعضی مسائل اعتراض می‌کند. فیلم‌ساز به این نکته اعتراض دارد که چرا زن در بعضی وظایف با مرد برابر است؛ اما در بعضی حقوق نه؛ برای مثال چرا یک مرد مسن می‌تواند با زن جوان ازدواج کند و جامعه با این مسئله مشکلی ندارد؛ ولی ازدواج یک مرد جوان با زنی مسن، ناپسند شمرده می‌شود. به عقیده فیلم‌ساز، برابری باید در تمامی مسائل باشد. زیبا علاوه بر نقش معشوقه، نقش مادری هم دارد. پسر جوانش در سنین رشد است و گمان می‌کند مردانگی در کشیدن سیگار و بزرگ بودن بازو است. زیبا سعی می‌کند او را کنترل کند و دلسوزانه در این مقام تلاش می‌کند. این فیلم، خانواده‌ای را به تصویر می‌کشد که بدون وجود پدر پابرجاست و مادر تمامی وظایف یک پدر را انجام می‌دهد. خانواده‌هایی همچون زیبا در جامعه ما کم نیستند؛ اما با همه این‌ها مشاهده می‌شود که نبود پدر چه تأثیری بر فرزند و همسر دارد. درست است زیبا هم نقش مادری و هم نقش پدری را ایفا می‌کند؛ ولی با این حال به یک مرد در خانه نیاز دارد. شاید زیبا زیباتر می‌ماند، اگر شوهرش بود و برخی مسئولیت‌ها را بر دوش می‌کشید. همچنین وجود پدر می‌توانست در تشکیل شخصیت پسر نیز مؤثر باشد و او را از سردرگمی برهاند. در آخر باید به این نکته اشاره کرد که فیلم نگاهی کینه‌توزانه به مرد دارد. زنان را مظلوم و مردان را ظالم جلوه می‌دهد. تقریباً تمامی شخصیت‌های مرد فیلم، افرادی پست و فرومایه‌اند. در فیلم به این نکته اشاره می‌شود که رفتار مردان با همسرانشان پسندیده نیست و با آن‌ها برخوردی نامناسب دارند. نگاه غیر

منصفانه فیلم از ارزش آن کم می‌کند. همچنین روایت فیلم در بسیاری از موارد شعارزده می‌شود.

فیلم «نیمه شب اتفاق افتاد» به علت نگاه خاص و زنانه‌اش می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. نگاه فیلم‌ساز زن به مسائل روز جامعه و خانواده، اهمیت زیادی دارد و نباید نادیده گرفته شود.

وارونگی

«وارونگی» به کارگردانی بهنام بهزادی، یکی از فیلم‌های سی و چهارمین جشنواره فیلم فجر بود که با وجود ارزش هنری، توجه چندانی به آن نشد. این قلم سعی دارد این فیلم را با نگاه خانواده و سبک زندگی مورد نقد و تحلیل قرار دهد. داستان از این قرار است: نیلوفر (سحر دولتشاهی) با مادر پیرش زندگی می‌کند. او مدت زیادی است که یک کارگاه تولید پوشاک زنانه را مدیریت می‌کند. مادر بیمار می‌شود. پزشک تأکید می‌کند مادر نباید در تهران بماند؛ چرا که آلودگی این شهر برای سلامتی وی بسیار خطرناک است. هما (رؤیا جاویدنیا) خواهر بزرگ نیلوفر و فرهاد (علی مصفا) برادر او تصمیم می‌گیرند نیلوفر را با مادرشان به شمال منتقل کنند تا در آنجا زندگی کنند. این در حالی است که نیلوفر بعد از مدت‌ها معشوقش را پیدا کرده و رابطه‌شان این بار بسیار امیدوار کننده‌تر است. نیلوفر متوجه می‌شود با رفتنش به شمال باید قید کارگاه تولیدی و سهیل (علیرضا آقاخانی) را بزند. او از اینکه خواهر و برادرش بدون توجه به او، چنین تصمیمی برای زندگی‌اش گرفته‌اند، ناراحت می‌شود. فرهاد به علت بدهی مجبور می‌شود کارگاه نیلوفر را به طلبکار بدهد. نادیده گرفتن نیلوفر، او را بر این وا می‌دارد که از خود دفاع کند. از خواهر و برادرش می‌خواهد بخشی از مسئولیت ماندن کنار مادرشان را عهده‌دار شوند. کدورت و درگیری بین آن‌ها زیاد می‌شود. مادر مطلع می‌شود و تصمیم می‌گیرد از

تهران خارج نشود. رابطه نیلوفر با سهیل، بار دیگر دچار مشکل می‌شود؛ چرا که نیلوفر متوجه می‌شود سهیل پسر کوچکی از ازدواج پیشینش داشته که قرار است با او زندگی کند. رابطه او با برادر و خواهرش نیز به هم می‌خورد و در نهایت تصمیم می‌گیرد همراه مادر به شمال کوچ کند. او این بار با اختیار و اراده، چنین تصمیمی می‌گیرد.

اولین نکته فیلم که مخاطب متوجه آن می‌شود، آلودگی هوای تهران است. در تمامی نماهایی که شهر نشان داده می‌شود، آلودگی را می‌توان دید؛ حتی در بعضی از صحنه‌ها بر روی آن تأکید شده است. هوای شهر آلوده است. دیگر افراد پیر و ضعیف نمی‌توانند در آن زندگی کنند. آلودگی هوای شهر، نماد آلودگی مردم آن است. مردم نیز همچون هوای شهرشان وارونه شده‌اند. زندگی در میان مردمی که قلب‌هایی چنین آلوده دارند برای دختر ساده و بی‌آلایشی همچون نیلوفر مناسب نیست. تهران شهر بزرگ و پرجمعیتی است. در فیلم شخصیت‌هایی با لهجه‌های مختلف دیده می‌شود. موقعیت‌های شغلی بهتر، انگیزه زیادی برای مهاجرت مردم دیگر شهرها به تهران به وجود آورده است. بنابراین مهاجرت یکی از عوامل تراکم جمعیت است. اگرچه در ظاهر انبوه وسایل نقلیه عامل آلودگی است؛ اما با نگاهی دقیق‌تر متوجه می‌شویم آلودگی هوا انعکاس حال و هوای آلوده مردم شهر در آسمان است. گویا اگر مردم آلوده نباشند، خبری از آلودگی در بالای سرشان نخواهد بود؛ اما چرا هوای مردم شهر آلوده است؟ فیلم با روایت داستان یک خانواده به این سؤال پاسخ می‌دهد. وقتی پای مرگ و زندگی مادر به میان می‌آید، هر یک از فرزندان به فکر هویت و پیشرفت خویش هستند. فرهاد فردی خودخواه است. رفتاری خشن و بی‌ادبانه با دیگران دارد. رابطه‌اش با نیلوفر تا زمانی خوب است که طبق خواسته‌هایش عمل می‌کند. وقتی نیلوفر به واگذاری کارگاه به

طلبکار اعتراض می‌کند، فرهاد رفتار پرخاش‌گرانه و نامناسبی با او دارد. هنگامی که نیلوفر با پیشنهاد آن‌ها مبنی بر رفتن به شمال مخالفت می‌کند، طوری با نیلوفر برخورد می‌کند که گویا هیچ نسبتی با هم ندارند. هوای این شهر، طوری است که هر کس به فکر خودش است و توجهی به نزدیکانش ندارد. علت اینکه هما و فرهاد، نیلوفر را انتخاب می‌کنند، این است که آن‌ها خانواده دارند؛ ولی نیلوفر نه شوهر دارد و نه فرزند. به نظر می‌رسد نبود شوهر و فرزند از نظر نیلوفر هم یک نقص در زندگی‌اش محسوب می‌شود. با اینکه سن و سالی از او گذشته اما هنوز زندگی مستقلی تشکیل نداده است. به همین علت تمام وقت خود را با کار و مدیریت کارگاهش پر کرده است تا شاید آن کمبود جبران شود. در این میان، نیلوفر هوای بهتری دارد. او به آلودگی فرهاد نیست. به همین دلیل در پایان، از این شهر آلوده می‌رود. فیلم، شهری را به تصویر کشیده که در آن، فرزندان حاضر به فداکاری برای حفظ جان مادرشان نیستند. در ابتدا همه اعضای خانواده، رابطه خوبی با هم دارند؛ اما به محض رویارویی با بحران هر کس به فکر خود است و به مصالح خود می‌اندیشد؛ حتی نیلوفر در ابتدا به دنبال حفظ کار و زندگی خود است و وقتی هر دو در شرایط بدی قرار می‌گیرند، تصمیمش بر رفتن قطعی می‌شود. این سؤال باقی است که آیا اگر شرایط کاری نیلوفر و رابطه‌اش با سهیل همچنان روند خوبی داشت، باز هم حاضر به رفتن می‌شد؟ بهزادی، سردی روابط اعضای خانواده و درگیری آن‌ها را هنگام رویارویی با مشکل، به خوبی به تصویر می‌کشد. فرزندان هیچ‌گاه فداکارتر از مادرشان نیستند. مادر سحر با اینکه نباید در تهران بماند؛ اما به دلیل آینده سحر می‌خواهد بماند. فداکاری مادر در حالی است که فرزندانش بر سر فداکاری برای او مشاجره می‌کنند.

«وارونگی» به لحاظ فرم و محتوا فیلم ارزشمندی است.



آلودگی هوای شهر، نماد آلودگی مردم آن است. مردم نیز همچون هوای شهرشان وارونه شده‌اند. زندگی در میان مردمی که قلب‌هایی چنین آلوده دارند برای دختر ساده و بی‌آلایشی همچون نیلوفر مناسب نیست.

نکته قابل توجه در آن، این است که تا اواخر آن هیچ موسیقی متنی وجود ندارد. روایت داستان به‌گونه‌ای است که مخاطب به راحتی با شخصیت‌های فیلم، هم‌ذات‌پنداری می‌کند، خود را جای شخصیت‌ها قرار می‌دهد و به این فکر می‌کند که آیا حاضر است برای حفظ جان مادرش از هر آنچه برای به دست آوردنش زحمت کشیده است، بگذرد یا نه؟